

شب به ویرانه پلاسکو رسیده است، تنها چیزی که شنیده می‌شد، صدای خشم و فریاد مأموران و زوزه لودرها و آهن‌برها و شیشه آهن‌پاره‌هاست. تالاهای هم اگر هست، زیر آوار، میان این هیاهو کم‌شده‌است. اینجا شب‌کش می‌آید آن‌طور که «شاهد حلاج» گزارش می‌دهد، تقریباً ۱۴ ساعت از آتش گرفتن ساختمان پلاسکو ی تهران در محدوده خیابان جمهوری می‌گذرد. مأموران آتش‌نشانی همچنان در تلاش هستند تا هرچه سریع‌تر همکاران خود را از زیر آوار بیرون بکشند. مأموران به هیچ فردی اجازه ورود به محل حادثه را نمی‌دهند. قسمت جنوبی محل حادثه تعداد زیادی از مردم پشت نوار زردرنگ محدوده خطر ایستاده‌اند. مأموران به کسی اجازه نمی‌دهند از محدوده کوچه برلن به جلوتر قدم بگذارند.

ساعت ۱۱:۳۰ شب است همچنان دود سفیدرنگی از بالای آوارهای ساختمان فروریخته پلاسکو به چشم می‌خورد. کسی از سرنوشت افراد زیر آوار خبری ندارد. تمام خیابان‌های منتهی به محل حادثه از سوی پلیس بسته شده است. جمعیت همچنان در تمام خیابان‌های منتهی به محل حادثه حضور دارند. «برو آقا، تخلیه کنید، اینجا نایستید و مانع کار مأموران نشوید»، تنها جملاتی است که از سوی مأموران پلیس به گوش می‌رسد. یکی از آتش‌نشان‌ها کلاهش را از سر برمی‌دارد، با لباس و دستکش‌های خاکی، صورت دودزده‌اش را پاک می‌کند. جمعیت حاضر را که می‌بیند، فریاد می‌زند مردم از اینجا بروید، بگذارید ما کارمان را انجام دهیم. حضور شما مانع رفت‌وآمد همکارانمان می‌شود. همکارانمان آن زیر گیر کرده‌اند.

نزدیک به صد نفر از مردم در خیابان فردوسی و کوچه برلن در تردد هستند. تعدادی از آنها از تماشای صحنه خسته شده‌اند و برای تحویل‌دادن شیفت خود به سمت پایین سرازیر می‌شوند. هوا سرد است. در خیابان لاله‌زار دست‌فروشی با چرخی از باقلا و لبو دیده می‌شود. هرازچندگاهی یکی از تماشاگران خسته کنار چرخ دست‌فروش توقفی می‌کند تا از او چیزی بخرد و کمی خستگی در کند. تعدادی لودر، یک بولدوزر بزرگ و یک دپ‌کش در چهارراه خیابان مخیرالدوله دیده می‌شوند که احتمالاً برای مراحل بعدی قرار است وارد عملیات نجات شوند. در چهارراه مخیرالدوله تردد هست، اما خیلی کند. عجیب است، مشخص نیست این تعداد ماشین ساعت ۱۲ شب در این مکان چه می‌کنند. یک جرقه‌یل آتش‌نشانی

آژیرکشان از کوچه بخارا به سمت مخیرالدوله می‌رود که خود را به محل حادثه برساند. اما به دلیل حجم ترافیک نمی‌تواند خود را به محل برساند. بالای لاله‌زار اجازه خروج موتور می‌دهند، اما اجازه ورود نمی‌دهند. بیشتر جوان هستند و محدوده سنی ۲۰ سال به بالا. بین جمعیت، خانواده هم دیده می‌شود، اما تعدادشان خیلی کم است. در خیابان لاله‌زار تعدادی از افراد با خانواده آمده‌اند و با همسرانشان هستند و عده‌ای هم با بچه‌هایشان آمده‌اند. سواره منوچهری روبه‌روی سفارت انگلستان، جلو در سفارت، شیر آتش‌نشانی است که از آن شلنگ وصل کرده‌اند برای خاموش کردن آتش. ۹ و ۱۰ یگان ویژه در خیابان نوفل‌لوشاتو ایستاده‌اند تا در صورت نیاز وارد عمل شوند. یک دستشویی صحرایی هم پرا شده تا امدادگران از آن استفاده

کنند. آتش‌نشانان تن خسته، دودزده و غمگین از دیدن حتی اجساد همکارانشان، عملیات را ادامه می‌دهند. گفته می‌شود در حال حفر تونلی هستند تا به افراد محبوس‌شده برسند. میان جمعیت خانواده‌های نگران هم دیده می‌شوند، هرچند گفته می‌شود تمامی محبوس‌شدگان آتش‌نشان هستند، نه مردم عادی، اما برخی می‌گویند عزیزانشان در میان جمعیت‌اند. آنها حاضر نیستند کوتاه بیایند و با هیچ فریاد و جبری عقب نمی‌روند. یکی از مأموران حاضر سعی می‌کند زن جوانی را که می‌گوید شوهرش در ساختمان است آرام کند و می‌گوید: خانم حتما شوهرت بین جمعیته صدبار از تلویزیون اعلام کردند فقط آتش‌نشانان گیر کرده‌اند. زن اصرار می‌کند و روسری کج‌ومعوج‌شده روی سرش را مرتب می‌کند و می‌تاید در میان جمعیت و می‌گوید:

یک آتش‌نشان می‌گوید فاجعه پلاسکو ممکن است تکرار شود

این آخری نیست



یک آتش‌نشان

یک آتش‌نشان

یک آتش‌نشان

یک آتش‌نشان

یک آتش‌نشان

یک آتش‌نشان

یک آتش‌نشان

یک آتش‌نشان

یک آتش‌نشان

یک آتش‌نشان

یک آتش‌نشان

یک آتش‌نشان

یک آتش‌نشان

یک آتش‌نشان

یک آتش‌نشان

یک آتش‌نشان

یک آتش‌نشان

یک آتش‌نشان

یک آتش‌نشان

یک آتش‌نشان

یک آتش‌نشان

یک آتش‌نشان

یک آتش‌نشان

یک آتش‌نشان

یک آتش‌نشان

یک آتش‌نشان

یک آتش‌نشان

یک آتش‌نشان

یک آتش‌نشان

یک آتش‌نشان

یک آتش‌نشان

یک آتش‌نشان

یک آتش‌نشان

یک آتش‌نشان

یک آتش‌نشان

یک آتش‌نشان

یک آتش‌نشان

یک آتش‌نشان

یک آتش‌نشان

یک آتش‌نشان

یک آتش‌نشان

یک آتش‌نشان

یک آتش‌نشان

یک آتش‌نشان

یک آتش‌نشان

یک آتش‌نشان

یک آتش‌نشان

می‌گفت که نه قصد دارد عکسی بگیرد و نه اینکه کنجکاوی‌ای در میان است. زن گفت: پسرم و همه فهمیدند چه اتفاقی افتاده است، دست‌ها باز شد و زن وارد محوطه شد. ساعت حدود چهار عصر است و زن همچنان تلاش می‌کند خبری از جوان آتش‌نشانش بگیرد. مأموران او را به سمت آتش‌نشان‌ها هدایت می‌کنند. مردی که چهره خسته‌اش نشان می‌دهد باید ۴۰ یا ۴۵ ساله باشد، به این زن می‌گوید: مادر نگران نباش، به خدا توکل کن و برای همه ما دعا کن. تنها کاری که الان میشه کرد دعا کردن است، ما خیلی نگرانیم خیلی‌ها اون زیر هستن، تلاشمون رو می‌کنیم. زن چشم می‌چرخاند، همه آمده‌اند؛ از شهردار تا وزیر، از معاون رئیس‌جمهور تا فرمانده نیروی انتظامی. گریه می‌کند و دور می‌شود. آتش‌نشان‌های داوطلب هم آمده‌اند، آماده‌باش لازم نبود، آنها از چنددقیقه بعد از آوار پلاسکو، به‌صورت خودجوش به محل آمده‌اند. فقط آتش‌نشان‌های تهران نبودند؛ از کرج و چند شهر اطراف هم آتش‌نشان‌هایی که شیفتشان نبود، آمدند و با نشان‌دادن کارتشان سعی کردند وارد محل شوند و امدادرسانی کنند.

شهروندان دیگری هم بودند که عکس نمی‌گرفتند و کارت امدادگر داشتند. آنها هم سعی داشتند کمک کنند و پشت جمعیت ایستاده و اعلام کردند حاضر هستند هرکاری که آتش‌نشانی، پلیس یا اورژانس می‌گویند انجام دهند.



عکس: حسین اسماعیلی

دیدار با مخروبه پلاسکو در نیمه‌شب

روی درخشش‌شان ام‌لا لکه‌هایی از خاک و کل و ماد‌های چرب به‌جا مانده و شلنگ‌های آتش‌نشانی که مثل مار می‌خزند و این‌طرف و آن طرف می‌روند. سکوت ساختمان‌های اطراف و صدای پیچ‌های پیس‌بم‌ها در هم پیچیده. چشم‌ها هم نگران به باقی‌مانده پلاسکوست. گروهی از مغازه‌دارها، گروهی از خبرنگاران و تا دلتان بخواهد نیروهای آتش‌نشانی، آفا، شهرداری و نظامی. در میان تاریکی، ناگهان صدایی آرام از دل زمین و بعد، درخشش زبانه‌های آتش از لای درز آوارها. مأموران با صورت‌های سیاه و بدن‌هایی به‌غایت خسته برمی‌گردند، می‌گویند که هرچه کانال آرام می‌زنیم، هوا به آتش‌های مانده در زیر خاکسترها می‌رسد و آتش خفه‌شده را بیدار می‌کند.

به خبرنگارانی که کارت دارند اجازه‌تردد می‌دهند. می‌گذریم، باقی مردم متلک می‌اندازند که «آقا شما برای چی میری؟ از صبح کجا بودین که این‌همه عکس و فیلم‌رو مردم گرفتن؟» و یکی از میان آنها می‌گوید: «آقا میشه این گوشی‌ما رو هم ببری، دوتا عکس بندازی؟» سربازی که ایستاده جواب می‌دهد: «مکه عروسیه؟» و مرد قلاب سنگ می‌کند تا ضایع نشود. دود سراسر خیابان را گرفته، مردم گوشی‌به‌دست در دست نزدیک‌ترین فاصله با پلیس‌های گارد ویژه ایستاده‌اند و عکس و فیلم می‌گیرند. تاریکی و دود، دید را مخدوش کرده‌اند. دو) آسفالت‌ها خیس‌اند و در نورهای پراکنده چهارراه استامبول که سوسو می‌زنند، می‌درخشند.

سعی‌بر زیادی؛ یک) ساعت دو شب است. اما مسیرهای منتهی به چهارراه استامبول ترافیک سنگینی دارند. هیچ بوق اعتراضی هم شنیده نمی‌شود، همه می‌دانند که قرار است چه‌چیزی را ببینند، اما در سیل وحشتناک ماشین‌ها و عابران، منتظر مانده‌اند تا زنجیره خودروها، دندانه‌به‌دندانه جلو برود و برای یک لحظه نوبتشان شود دیدن آن منظره هولناک. خیابان سی‌تیر فاجعه است؛ مردم ماشین‌ها را یک‌جایی کنار خیابان رها می‌کنند و با خانواده پیاده راه می‌افتند به سمت شرق جمهوری. خیابان اما بسته است، کمی آن‌طرف‌تر؛ جایی که کافه نادری و بعد هم سفارت انگلیس قرار دارد، پلیس یک سد محکم درست کرده و به هیچ بهانه‌ای نمی‌شود از آن گذشت، تک‌توتک

شوهر من اونجاس، من بچه دارم، باید پیداش کنم، به خاک سیاه نشستم. جمعیت اما چندان با این زن همراه نیست و کوتاه نمی‌آید. زن میان جمعیت کم می‌شود، اما اجازه رسیدن به جلو را به او نمی‌دهند. چنددقیقه بعد دوباره از آن انبوه آدم جدا می‌شود و به سمت مأمور دیگری می‌رود و دوباره از او می‌خواهد کمکش کند. مأمور می‌گوید: برو کلاتری گزارش بده، عکس و مشخصات شوهرت رو هم ببر. زن می‌گوید: شوهرش بیشتر شب‌ها در ساختمان می‌مانده است و ادامه می‌دهد: شوهرم کارگر است، بار جابه‌جا می‌کرد و کارگر مغازه‌ها بود، بیشتر شب‌ها تا دیروقت کار می‌کرد و همان‌جا می‌ماند. شب به خانه نیامد، من مطمئتم اتفاقی برایش افتاده است. سرش را پایین می‌اندازد و به سمت کلاتری می‌رود.

بعد مرد آتش‌نشان آرام می‌گیرد. ساعت حدود هفت شب است، هوا سرد شده و آتش‌نشان‌ها می‌دانند این مخروبه جهنمی باز شعله خواهد گرفت. لودرها و آهن‌برها با صدای مهیب و آزاردهنده‌شان به کندی کار می‌کنند. دو آتش‌نشان با هم گفت‌وگو می‌کنند و یکی از آنها می‌گوید: به محض اینکه دخاله‌های رویی برداشته بشه، آتش زبانه می‌کشه. به ساختمان بغلی می‌رسه، این آبی که می‌پانچد، مصالح رو خمیر می‌کنه، نمی‌دانم واقعا چه باید کرد.

اخبار تابیدنشد‌ه روی سایت‌ها، خبر از مرگ ۲۰ آتش‌نشان دارد. مسئولان می‌گویند به اخبار اعتماد نکنید و فقط به گفته‌هایی که مستقیم از ما پخش می‌شود توجه کنید، اما قطعاً آنها هم به اندازه آتش‌نشان‌هایی که در دل آتش و دود دنبال اجساد همکارانشان هستند عمق فاجعه را درک نکرده‌اند.

یکی از آتش‌نشان‌ها می‌گوید: خدا کند به همین ۲۰ نفر ختم بشود. خدایا تو را به بزرگیت رحم کن. ما به خودمان رحم نکردیم، تو به ما رحم کن. این را می‌گویند و به قامت بلند مرد جوان نگاه می‌کنند. نمی‌شناسد، اما حس می‌زند چه کسی باشد، شبیه یکی از همکارانش است، شبیه بهنام. غم می‌جوشد در دلش، می‌گوید دنبال بهنام می‌گردی؟

پسر جوان با صدای خش‌دار می‌گوید خبر داری ازش. آتش‌نشان او را راهی بیمارستان سینا می‌کند.

ساعت به ۹ رسیده و حالا آتش‌نشان‌ها همچنان تلاش می‌کنند از سربایت آتش به ساختمان کناری جلوگیری کنند.

سختگوی آتش‌نشانی و رئیس‌جمهوری و چند مقام دیگر حالا خبر شهادت ۲۰ آتش‌نشان را تسلیت می‌گویند و برادر بهنام به بیمارستان مطهری رسیده است.

به سمت اطلاعات می‌رود و نام برادرش را می‌گوید. به او می‌گویند از حادثه پلاسکو فقط یک نفر را آورده‌اند که احتمالاً برادر اوست. او را به سمت مراقبت‌های ویژه هدایت می‌کنند و پسر جوان با دیدن برادر در کمابش، پشت در آی‌سی‌یو می‌نشیند.

پلیس همچنان از مردم می‌خواهد منطقه را ترک کنند. حالا آتش‌نشان‌ها هم به کمک مأموران آمده‌اند. به خانواده‌های آتش‌نشانان مدفون‌شده زیر آوار گفته‌اند منتظر بمانند و در محل نباشند، اما مگر می‌شود دل کند از این ویرانه و قدم گذاشت روی کاشی‌های ایستگاه آتش‌نشانی.

مادر یکی از آتش‌نشان‌ها درحالی‌که مویه می‌کند، می‌گوید: چند سال است که وقتی پسرم از در خانه خارج می‌شود، تتم می‌لرزد، آیت‌الکرسی می‌خوانم. بالاخره روزی که عذابم می‌داد رسید. آتش‌نشان‌ها و خانواده‌هایشان هر روز با هم وداع می‌کنند، خداحافظی‌ای در کار نیست.

ساعت روی ۱۲ شب ایستاده و تلاش‌ها همچنان ادامه دارد. یک طرف مهار آتش است و یک طرف سیاهی شب سایه‌اش را روی این آوار انداخته و نورافکن‌ها هم نمی‌توانند این سردی و سیاهی را بشکنند.



عکس: وحید خدادادی

که هنوز خاموش نشده، پلیس و آتش‌نشانی دنبال صاحبان مغازه‌های اطراف می‌گردند تا سسو بزنند و از زیر بروند داخل آوار. یک طلافروش می‌آید و کرکره را بالا می‌کشد، چند نفر هم از مغازه‌های شمالی پلاسکو می‌آیند. همه سوگووار، همه غم‌زده و میوه‌ت به آواری از فصولد و بتن نگاه می‌کنند. آن وسط کفش‌ها و لباس‌های جزغاله‌شده هم هست. معلوم نیست مال کسی بوده‌اند یا پشت ویترینی، اما هرچه بوده، سیاه و خاکستر شده. پلاسکو به آخر خط رسیده، درست مثل سینما شهرقصه، درست مثل شهران، درست مثل بازار تهران و عجب اینجااست که در هیاهوی به‌راه‌افتاده بر سر یافتن مقصر این فاجعه، خبر می‌رسد که سه‌هزار ساختمان آماده‌سوختن در تهران داریم.